



محمود فیر اللهی

از همان اول کودکی، آثار نبوغ و شخصیت در سیمای او می درخشید، پدر نیز علاقه وافری به او داشت. اما این علاقه، نه به صرف کوچکتر بودن، یا زیباتر بودن، و یا غریب بودن او بود؛ بلکه در سیمای این کودک، آثار بزرگی و فرهیختگی و عظمت می دید و با خواب شگفتی که کودک، برای پدر نقل کرد، به ژرفای شخصیت او بیشتر پی برد و آنچه درباره او پیش بینی می کرد با این رؤیا مسلم و قطعی گردید. از همین رو از او خواست، که خواب خویش را برای برادران نقل نکنند، مبادا مورد رشک و حسد آنان قرار گیرد.

از حسد پیمانها در هم شکست این حسد اندر کمین گرگ است زفت^۲ آری او یوسف صدیق بود. هم او که نامش در قرآن می درخشد، هم او که قرآن ماجرایش را «احسن القصص»^۳ نامیده است. ^۴ هم او که جمال ظاهر را با جمال باطن یکی نموده و آنچه خوبان همه دارند او به تنهایی داشت.

رخ زیبا بد بیضما دم عیسی داری آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری هر اندازه که زیبایی ظاهر و آن جمال خیره کننده در یوسف جلوه داشت، بیش از آن و زیبا تر و جذاب تر از آن را، در زیبایی باطن و روح و جان خود ذخیره داشت. زیبایی ظاهر عرضی بیش نیست و جولانی ندارد، ولی آنچه جوهر است و جاویدان می ماند، و

با روح و جان متحد می گردد، زیبایی باطن است؛ درست مانند نقشی که در سنگ حک می گردد. ^۵

اندک اندک می ستاند آن جمال	اندک اندک خشک می گردد نهال
چون فرشته بود همچون دیو شد	کان ملاححت اندرو عاریه بد
رو «نعمره ننگسه» بخوان	دل طلب کن، دل منه بر استخوان
کان جمال دل جمال باقی است	دولتش از آب حیوان ساقی است
معنی آن باشد که بستاند ترا	بی نیساز از نقش گرداند ترا

راستی این لباس نبود که به چهره یوسف زیبایی می بخشید، بلکه رخسار او بود که زیبایی اش به لباس سرایت می کرد! و در زیبایی روح و جان نیز تو گویی، خدای سبحان فرشته ای بس با کرامت، به صورت انسان آفریده است: «حاش لله ما هذا بشرا». از همان اوان کودکی، از چنان کمال و معرفتی بر خوردار بود و سخنان نغز و دلنشینی را ایراد می فرمود، که نه تنها افراد بشر، بلکه فرشتگان را نیز به اعجاب وا می داشت. در روایتی چنین می خوانیم:

هنگامی که حضرت یوسف^ع در چاه قرار گرفت با خدا مناجاتی داشت؛ وقتی فرشتگان صدای یوسف^ع را شنیدند عرضه داشتند: «الهننا نسمع صوتا ودعاء؛ الصوت صوت صبی، والدعاء دعاء نبی! خداوند چه خبر است؟ شگفتا، ندا و دعایی می شنویم که گرچه صدا صدای کودک خردسالی است ولی دعا دعای مردان بزرگ و پیامبران است.

یوسف^ع با خدا این چنین مناجاتی کرد: اللهم یا مونس کل غریب و یا صاحب کل وحید... یا حی یا قیوم اسئلک ان تقذف رجاءک فی قلبی حتی لا یکون لی هم ولا شغل غیرک و ان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا انک علی کل شیء قدير. بارالها ای یار و مونس هر فرد غریب، ای همراه و همدم هر فرد یکه و تنها، ای خدای حی و زنده و ای خدای هستی بخش و برپا دارنده موجودات، از تو می خواهم که به گونه ای نور امیدت را بر قلب من افکنی، که هم و غمی به غیر از توجه به تو نداشته باشم و از تو می خواهم، که برای من گشایش و راه نجات مقرر فرمایی، که تو بر هر کاری قادر و توانا هستی. ^۶

وقتی کاروانیان می خواستند یوسف^(ع) را به عنوان برده از کنعان به مصرش رهسپار سازند، کسی جلو آمد و از روی ترحم سفارش او را کرد که کودک است، غریب و تنها است، با او مدارا کنید. کودک خرد سال اظهار داشت: «من کان الله معه فلیس له غرباً؛ کسی که خدا دارد غریب ندارد.» بروید تا برویم!

بنگر اندر نقش و اندر رنگ او
بنگر اندر عزم و در آهنگ او

یوسف^(ع) نه تنها برخوردار از محاسن اخلاق بود، که در اوج مکارم اخلاق و انسانیت زیست می کرد. به او ظلم شد، ولی گذشت کرد. به عنوان برده فروخته شد، ولی از پا در نیامد. به او تهمت زده شد، چشم پوشی کرد. و بدون هیچ گناهی او را به زندان افکندند، ولی خم به ابرو نیاورد و همچنان صبر و صلابت خویش را حفظ کرد. و با این وصف هرگز سوز دل و اشک روان خویش را از مردم دریغ نداشت.^۷

که را می ستایم؟ از که سخن می گویم؟ یوسف! او که دست پرورده یعقوب پیغمبر، او که دست پرورده وحی الهی، و او که دست پرورده خدای سبحان بود.^۸ تو گویی دستگاه آفرینش و نظام خلقت در صدد است، تا سال ها ستارگان طلوع کنند، زمین بچرخد، ماه بتابد، خورشید بدرخشد، ابرها سایه گسترند، بادها بوزد، باران بیارد و گیاهان بروید تا از سلسله و دودمان بشریت، سیمای درخشانی همچون یوسف، پا به عرصه وجود بگذارد. یوسف با جمال تابناکش، یوسف با تقوا و عفافش، یوسف با صبر و صلابتش، یوسف با جوانمردی و کرامتش، یوسف با پر و بال نیرومند علم و معرفتش، یوسف با بیان زیبا و رسایش، یوسف با چشمان نافذش، یوسف با دستان عدالت گسترش، یوسف با قلب رئوف و مهربانش.

تو ای غرور انسانی چه می کنی؟ تو ای حس خود برترینی چه می کنی؟ تو ای فریادهای مستانه شهوت چه می کنی؟ تو ای آرزوهای هوس آلود چه می کنی؟ چه دوستی ها که گسستی، چه پیمان ها که شکستی، چه آتش ها که برافروختی، چه خون ها که فرو ریختی و چه بی گناهیانی را که سالیانی دراز به زندان افکندی، چه حذرها که نکردی، چه دریغ ها که نداشتی، و چه خرمنها که نسوختی؟ یوسف را به زندان می بری تا چه چیزی را به اثبات رسانی؟ مگر و فریب خویش را؟ رسوایی نظام حکومت را؟ و یا اخلاص و پاکی یوسف را؟!
بناریم دستی که انگور چید
مسریزاد پایی که درهم فشرد

برو زاهد! خرده بر ما مگیر
که کار خدایی نه کاری است خرد

شگفتا! با وصف مشکلات و بلاهایی که یوسف با آن روبرو بود: غریب و بیگانگی، ماجرای بردگی^۹، ماجرای اتهام^{۱۰}، ماجرای زندان^{۱۱}؛ و بدون شک، شاهزادگان، رجال وابسته به دربار و افراد سرشناس و سابقه دار در نظام، اینان همه از وجود یوسف رشک می بردند و از رقبای سر سخت او به شمار می رفتند. و از سوی دیگر، حضرت یوسف^(ع) خود از رجال سیاسی و شهیر مصر نبود، ثروت سرشاری نداشت و از افراد متنفذ و سرشناس اجتماع به شمار نمی رفت، در عین حال از اقران و امثال خود، این گونه سبقت گرفت، و جهش وار به ایوان آسمان و دیوان دارایی کشور نشست و در نهایت عزیز مصر یعنی دوم شخص کشور مصر گردید.^{۱۲}

این موضوع شایان تحلیل و ارزیابی است. به طور قطع عنایت ویژه پروردگار، در این امر دخیل است^{۱۳}؛ ولی امداد ویژه الهی، باعث نمی شود که این حادثه از مجرای طبیعی خود خارج شده، و به عنوان یک رویداد تاریخی و سیاسی، قابل بررسی و تحلیل نباشد. راستی چه عوامل و زمینه هایی باید دست به دست هم دهد، تا از یوسف صدیق چنین عنصر محبوبی بسازد که در ردیف برجسته ترین مقام، در مدیریت کشور صعود نموده و سرنوشت ملتی با اراده او رقم خورد؟!^{۱۴}

بی شک یکی از عواملی که به ملک مصر انگیزه داد، تا یوسف را برگزیند، نیاز مبرمی بود که در چنان شرایط بحرانی به شخصیت یوسف پیدا کرده بودند. بارهنمودی که حضرت یوسف از تعبیر خواب ارائه داد؛ و با قدرت و مدیریتی که از شخصیت او کشف شد، قهراً وجود یوسف در آن شرایط بسیار مغتنم شمرده شد.

آدمی مخفی است در زیر زبان
این زبان پرده است بر درگاه جان

چون که بادی پرده را درهم کشید
سر صحن خانه شد بر ما پدید

با این وصف، چه شرایط و رویدادی باعث گشت، که حضرت یوسف^(ع) صیت و صلاحیت، بدان سرعت در آسمان بیچد، و رهبری ملت مصر، در دست با کفایت او قرار بگیرد؟

از همان ابتدا که وارد مصر شد، جمال زیبا و خیره کننده^{۱۴} او باعث گشت که فرستاده عزیز او را خریداری نموده و به خانه عزیز مصر راه پیدا کند.

در رخی بنهد شعاع اختری
چون ترا دیدم محالم حال شد
گشت عالی همت از تو چشم من
نور جستم خود بدیدم نور نور
تا شود شاهی غلام دختری
جان من مستغرق اجلال شد
جز بخواری ننگرد اندر زمن
حور جستم خود بدیدم رشک حور
در این مدت که در منزل عزیز مصر به سر می برد، مراتب درایت، لیاقت و امانت خود را به اثبات رسانید، تا این که ماجرای زلیخا، و هوس بازی های او فرارسید.
من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را
حضرت یوسف (ع)، در آن آزمون سخت و دشوار، اوج تقوی ۱۵، عفاف و امانت خویش را در معرض نمایش گذاشت. ۱۶

تا این که باز توطئه ها و مکرها ادامه یافت و مکاران برای تبرئه خویش و کاهش جو شایعات و جلوگیری از رسوایی بیشتر، حضرت یوسف (ع) را بدون هیچ لغزش و گناهی، به زندان افکندند. کاری که در حکومت های فاسد، بسیار رایج و متداول است. در اینجا سنگین ترین آزمایش، برای یوسف پیش آمد، که آن بزرگ مرد برای حفظ عفاف و پاکی خویش ۱۷ و اجتناب از هر نوع آلودگی و بدنامی، حاضر شد به زندان و آن همه مشقت مبتلا گردد و عرضه داشت خداوند: سیه چال زندان و شکنجه و مشقت، از عمل ناشایستی که اینان، مرا بدان دعوت می کنند، برای من گواراتر است: رب السجن أحب الی مما يدعوننی الیه. (۳۳ یوسف) سرانجام بازی های پنهان، از کید مکر زنان، کارساز گشته، و حضرت یوسف را به زندان انداختند: إن کیدکن عظیم.

باشد هوای سجده شمس و قمر مرا در سجن عشق یوسف کنعانم آرزوست
دگر بار یوسف، با دست بسته و پر وبال شکسته و محبوس در زندان، جلوه های لیاقت و شایستگی خویش را به ارمغان آورد. با زندانیان در کمال صفا و صمیمیت برخورد کرد. در هر فرصتی به یاری و کمک آنان شتافت و از هیچ احسان و نیکی در حق زندانیان دریغ نکرد. ۱۸ تا آن که به تدریج به مراتب کمال و معارف بلند او نیز پی بردند، و باز تعبیر خوابی که برای دو هم زندانی خود بیان نمود، خلاقیت و مهارت خویش را متجلی ساخت. در اینجا صبر و شکیبایی فوق العاده زندان نیز، یوسف را آبدیده کرده و از آهن سردش

پولاد می سازد. تا آن که دست روزگار و مقدرات الهی چنان پیش آورد. که ملک مصر آن صحنه شگفت را در عالم رؤیا مشاهده نماید و برای تعبیر خواب به تکاپو افتد.

ای عزیز مصر در پیمان درست یوسف مظلوم در زندان تست
در خلاص او یکی خوابی بین زود کان الله یحب المحسنین

شگفتا! که معبرین و دانشمندان دربار، با همه مهارتی که داشتند، از عهده تعبیر آن خواب بر نیامدند. و ملک مصر نیز با زیرکی و فراستی که داشت، به گفته های آنان قانع نگشت و به کنکاش بیشتری پرداخت، هم زندانی نجات یافته یوسف، که مدت هاست پس از رهایی، عهد خویش با یوسف را فراموش کرده بود، ناگهان به یاد آن بزرگوار افتاد و به ملک اظهار داشت، که اگر رخصت دهید، من در زندان کسی را سراغ دارم، که او از عهده تعبیر چنین خوابی بر خواهد آمد.

به زندان رفته و سراغ حضرت یوسف را گرفت، و خواب ملک مصر را برای او بازگو کرد. باز در اینجا با تعبیر عالمانه و صائبی که از خواب ملک مصر نمود، رشحاتی از بزرگی و خلاقیت خویش را نمودار ساخت.

راستی خواب ملک مصر چه بود؟ و یوسف چگونه آن را تعبیر نمود؟

ملک مصر، در رؤیای عجیبی، چنین مشاهده کرد که: هفت گاو لاغر به جان هفت گاو چاق و فربه افتاده و مشغول خوردن آنها هستند؛ و همچنین هفت خوشه خشک به پیرامون هفت خوشه سبز پیچیده و آنها را از بین می برند.

هفت گاو لاغر پر از گزند هفت گاو فربه را می خورند
هفت خوشه زشت خشک ناپسند سنبلات تازه اش را می چرند

در باریان نتوانستند تعبیر صحیحی از آن خواب ارائه دهند، تا جایی که برخی گفتند: این نوع خواب ها، اضغاث احلام و مشوش بوده و قابل تعبیر نیست.

و اما تعبیر حضرت یوسف (ع) چه بود؟ فرمود: این خواب عجیب و شگفت است؛ و با کنایه از چهارده سال آینده پرده بر می دارد. این رؤیا از سوی بشارت است، که هفت سال خرمی و وفور، بارندگی و نعمت در پیش است. و از سوی دیگر تهدید به هفت سال قحطی و خشک سالی است. در این مجال، حضرت یوسف (ع) با کمال درایت و کاردانی، به ارشاد و هدایت آنان مبادرت ورزید و فرمود باید هفت سال وفور و نعمت و خرمی را

قدر دانسته و در نهایت صرفه جویی بگذرانید؛ و به شدت از اسراف و حیف و میل حذر نمایید و سپس سیلوها بسازید و برای جلوگیری هرچه بیشتر از فاسد شدن، باید غلات را در خوشه ها انبار نمایید و در انتظار هفت سال خشکی و قحطی بنشینید، که خطر مهیبی از عدم بارندگی و نبود آب، آینده مصر و اطراف آنرا به شدت تهدید می کند.

یوسف مه رو چو دید آن آفتاب شد چنین بیدار در تعبیر خواب^{۱۹}

آری این علم و معرفت، این مهارت در بیان، این هنر نمایی در بنان، این تدبیر و مدیریت، و این گذشت و کرامت^{۲۰}، ملک مصر را شگفت زده کرد، به گونه ای که با فراست دریافت که قله هایی بس بلند در بحری بیکران است. آفتابی است که در سایه پنهان و گوهری است، که غبار گرفته و مجهول و ناشناخته مانده است.

دید شخصی کاملی پر مایه ای آفتابی در میان سایه ای
بحربی فعر است و تنها علم نیست کوه و صد کوه است و تنها حلم نیست
گر دو صد بارت بجوشم در عمل در کف جوشت نیابم یک دغل

از این رو ملک مصر شتاب نموده، دستور احضار حضرت یوسف را صادر کرد. فرستاده ملک، به زندان آمده و پیام ملک را ابلاغ کرد. حضرت یوسف که برای حفظ آبرو و حیثیت خویش ارزش فوق العاده ای قائل بود، از فرصت استفاده نموده فرمود: تا بی گناهی من ثابت نشود من هرگز زندان بیرون نخواهم آمد! چرا که حفظ آبرو و شرف، برای حضرت یوسف مهمتر از رهایی از زندان است. فرمود: بروید و از آن زنانی که به جای ترنج، دست خود را بریدند، پرسید که خطای من چه بوده است که، مرا متهم ساخته و سالیان سال به زندان افکندند؟!

ملک مصر فوری دستور احضار زنان را صادر فرمود، و از آنان جویا شد، که ماجرای بین شما و یوسف چه بوده است؟ زنها همگی به پاکی و عفاف حضرت یوسف^(ع) شهادت داده گفتند: ما کوچکترین خطایی از یوسف سراغ نداریم. زلیخا نیز به صحنه آمده و با صراحت اظهار داشت، حقیقت را باید گفت: من بودم که در صدد کامجویی از یوسف برآمدم؛ و گرنه یوسف^(ع) کوچکترین خطایی مرتکب نشده و من به کمال صداقت و پاکی او شهادت می دهم.^{۲۱}

ملک مصر با دیدن این صحنه، و آن شهادت، به هیجان آمده، با شور و علاقه

بیشتری به دیدار و ملاقات یوسف^(ع) اشتیاق پیدا کرد؛ و این بار دستور داد و یوسف را بیاورید، تا من یک چنین انسان نخبه و با شخصیتی را مشاور ویژه و از رجال دربار خویش قرار دهم: اثثونی به استخلصه لنفسی.^{۲۲}

حضرت یوسف^(ع) از زندان بیرون آمد، و در مجلسی که به همین منظور آراسته شده بود، با ملک مصر دیدار نموده و به گفتگو پرداخت.

بی تأمل او سخن گفتی چنان کز پس پانصد تأمل دیگران
گفتی اندر باطنش دریاستی جمله دریا گوهر گویاستی
من غلام موج آن دریای نور کو چنین گوهر در آرد در وجود

ملک مصر فوق العاده از دیدار یوسف، به شعف آمد. بیش از پیش شگفت زده شد و اظهار داشت: ما شما را فردی امین تشخیص داده و در نزد ما از منزلتی بس والا برخوردار هستیم: فلما کلمه قال إنک الیوم لدینا مکین أمین. (۵۴ یوسف)

با این رهیافت که حضرت یوسف از ملک مصر مشاهده کرد؛ به او پیشنهاد داد که مرا وزیر دارایی و خزانه دار کل کشور قرار بده، که خواهی دید هم امین و مراقب هستم و هم کاردان و با درایت.^{۲۳} این پیشنهاد مورد استقبال ملک مصر قرار گرفته و حضرت یوسف را بر این سمت منصوب کرد.

از این جاست که می بینیم حضرت یوسف، نه تنها از زندان آزاد گشته، که به اوج جاه می رسد؛ و وزیر خزانه دارای کل، در کشور مصر می گردد.^{۲۴}

ره نمودی که زندگانی یوسف به خوبی دریافت می شود آن است که وقتی خدای سبحان کاری را اراده کند، ممکن است آن را، حتی به دست مخالفین آن کار پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و با ایمان تنها نیست؛ و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند، اما خدا نخواهد، تا مویی از سر او کم نخواهد شد.

در این نوشتار، ما در صدد تحلیل و ارزیابی راز موفقیت حضرت یوسف هستیم تا در این رهگذر دریابیم که یوسف صدیق از چه ابعادی برخوردار بود، که علیرغم برادران و دیگر رقبا، کشور مصر را در قبضه قدرت و مدیریت خویش در آورد؟^{۲۵}

اینک به گوشه هایی از شعاع آن آفتاب عالمتاب به اختصار اشاره خواهیم کرد:

(۱) حضرت یوسف^(ع) در غم و شادی، در سرآء و ضراء لحظه ای از توجه به خدا

غافل نمی ماند. در ژرفای سختی و رنج می گوید: رب السجن أحب الي (۳۲ / یوسف) و در اوج شادی و شغف هم می گوید: رب قد آتيتني من الملك و... (۱۰۱ / یوسف)

(۲) پیگیر راه مستقیم پیشگامان بود. پیوسته شایستگان و نیکان از نیاکان را اسوه و الگوی خویش قرار می داد: واتبعت ملة آبائي ابراهيم... ۲۶ (۳۸ / یوسف)

(۳) در مسیر حق و در راستای رضای الهی تا آخرین نفس پایدار بود و استقامت می ورزید: توفني مسلما. (۱۰۱ / یوسف)

(۴) با آن که رقبای سرسختی داشت اعم از صاحب منصبان، وابستگان به حکومت و برادران، ولی هرگز در برابر رقیبا و مخالفین، وقار و متانت خویش را از دست نمی داد و حرکت نابهنجاری از او دیده نمی شد.

(۵) یوسف حکیم و دانشمند بود و در جایگاه مدیریت، به منزلت والایی از کمال و معرفت نائل گشته بود: آتیناه حکما و علما. (۲۲ / یوسف)

(۶) یوسف آینده نگر بود و برای چهارده سال آینده طرح و برنامه ریزی داشت چون برآیم بر سر کوهی بلند آخر عقبه بینم هوشمند هر قدم را کز سر بینش نهم از عثار و اوفتادن وارهم

(۷) به وعده های خدا اطمینان داشت و با امید به آینده ای درخشان به صحنه می آمد و با بلندی همت، شجاعانه گام بر می داشت.

(۸) وقت شناس بود و فرصت های طلایی و نفحات رحمانی را ارزان از دست نمی داد.

(۹) سخت کوش و ریاضت طلب بود و از کوران حوادث، رنج ها و مشکلات، شکیبیا و سرافراز بیرون می آمد: ۲۷ وأجمعوا أن يجعلوه في غيابة الجب و... (۱۵ / یوسف)

(۱۰) یوسف اسوه پاکی و عفاف تقوا و پارسایی بود. به قدری در این راستا گام هایش استوار و عزمش راسخ بود که هیچ کس نمی توانست به او شک ببرد و به هیچ قیمت، از جسارت گرفته تا اتهام و تا زندان، این افتخار و سرافرازی را از دست نداد: رب السجن أحب إلي... (۳۳ / یوسف)

(۱۱) یوسف خود دار و راز نگهدار بود. نه راز خود و نه راز دیگران را افشا نمی کرد، که یکی از رموز مدیریت موفق این امر مهم و سرنوشت ساز است: فأسرها يوسف في نفسه ولم يبدها لهم. (۷۷ / یوسف)

(۱۲) با مخالفان فکری مدارا نموده و شرح صدر به خرج می داد؛ آنان را تحویل می گرفت و با انزجار از خود نمی راند: يا صاحبي السجن... (۴۱ / یوسف)

(۱۳) یکی از شروط مدیریت موفق، تواضع و فروتنی است و این کمال، به نحو بارزی در خط مشی حضرت یوسف مشاهده می شود. در جای جای تاریخ زندگیش این خصلت ارزشمند، به چشم می خورد: ورفع أبويه على العرش. (۱۰۰ / یوسف)

(۱۴) موفقیت در مدیریت، رهین گذشت و اغماض از خطاهای دیگران است و می بینیم که حضرت یوسف برای اینکه شرمندگی برادران ادامه پیدا نکند و استشمام انتقام جویی را از ذهن برادران بزدايد و به آنان اطمینان خاطر بدهد، که خدای سبحان نیز آنان را مورد عفو و بخشش قرار خواهد داد، بلا فاصله فرمود: لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم؛ هیچ خجل و شرمنده نباشید، که من گذشت کردم و خدای تعالی هم از خطای شما خواهد گذشت. (۹۲ / یوسف)

(۱۵) فتوت و جوانمردی، در سیمای یوسف می درخشید، با کرامت و بزرگواری، با رویدادها برخورد می نمود: من بعد أن نزع الشيطان بيني و بين أخوتي. (۱۰۰ / یوسف)

(۱۶) از ویژگی های حضرت یوسف، مدیریت در بحران بود. مهارت و خلاقیت داشت ۲۸ از جنگل های پوشیده و پیچ و خم های تاریک و باریک، راه عبور می جست و از غارهای پیچ در پیچ و تاریک راه خروج پیدا می کرد. جسارت پرواز داشت و با مهارت هم فرود می آمد.

(۱۷) مدیریت موفق در سطح کلان کشور و در حفظ سرمایه های یک امت، به امانت داری و اجتناب از خیانت نیازمند است و بر اهل فن پوشیده نیست، که این سرمایه بس گران سنگ بوده و اکسیر احمر است.

زان لقای حق تمنای من است که امانت خون رگ های من است و حضرت یوسف از این کمال، به نحو عالی و بارزی برخوردار بود: إجعلني علی خزائن الأرض إني حفيظ عليم... (۵۵ / یوسف)

(۱۸) یوسف در مدیریت، قاطعیت داشت و وقتی مسئله جدی می شد، با قاطعیت و هیبت مسئله را دنبال می کرد: قال معاذ الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده. ۲۹ (۷۹ / یوسف)

امیر مؤمنان در وصف فردی کامل و انسانی بسیار لایق می فرماید:

فان جاء الجد فهو ليث غاب وصل واد؛ وقتی کار جدی می شد همچون شیر می خروشید و با قاطعیت عمل می کرد. ۳۰

۱۹) راز مدیریت، و سکان داری کشتی نجات، برای یک امت بزرگ و کشور طوفان زده ای همچون مصر، این است که انسان از منفی گرای و کجروی های فکری اجتناب نموده و به مثبت گرایی روی آورد. از شرایط مهم و سرنوشت ساز برای مدیریت موفق، مثبت گرایی است. و این خصلت در ششون مختلف حیات حضرت یوسف به چشم می خورد، چه با برادران، چه با پدر، و چه با دوستان دیرینه خود، زیر بار منفی گرایی نمی رود و از آن حذر نموده فضا و جو را از ابرهای تیره و افق های تاریک منفی گرایی، به فضای روشن وافق نورانی مثبت گرایی مبدل می سازد. ۳۱

ما بر این درگه ملولان نیستیم تا ز بعد راه هر جا بیستیم
در دل ما لاله زار و گلشنی است پیری و افسردگی را راه نیست

۲۰) ماجرای چاه وزندان و مصائب را مسیر سازندگی و رشد و تعالی به سرآورده فرهیختگی و کمال می داند و نه تنها از آن به زشتی یاد نمی کند که آن را نیک و زیبا می شمارد: «ما رأیت الا جمیلا».

ما نداریم از رضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله
شیر را بر گردن از زنجیر بود بر همه زنجیر سازان میر بود

۲۱) سوز دل از شرایط اساسی مدیریت است. کسی که سوز دل ندارد، نباید در این وادی گام نهد و در این دریا به غواصی بپردازد. قساوت دل به بی رحمی، بی تفاوتی و سودجویی های شخصی منجر می شود. این ملکه ارزشمند را نیز در ژرفای جان معدودی از افراد می توان یافت.

چند از این الفاظ واضمار و مجاز سوز خواهم سوز با آن سوز ساز
آتشی از عشق در دل بر فروز سر بسر شرح و عبارت را بسوز

یوسف سوز دل داشت، و نتوانست در برابر سختی و رنج مردم، بی تفاوت بماند و لذا با فراست، درایت و آینده نگری، در حق مردم دل سوزانید و سفینه با عظمتی که می رفت تا در گل بنشیند و یک فاجعه بزرگ انسانی به بار آورد، سکان داری نموده و به گونه ای بسیار عالی و شایسته آن را هدایت نمود و از ورطه خطر به ساحل نجات رهنمون گشت.

این بود شمه ای از سیمای درخشان حضرت یوسف و گوشه ای از راز موفقیت آن پیامبر بزرگ الهی که الهام بخش تاریخ گشته و نام پر آوازه اش را در کتب آسمانی و از جمله قرآن، تا قیام قیامت، به ثبت رسانیده است: لقد کان فی یوسف و أخوته آیات للسانلین. ۳۲

۱. یوسف و بنامین از یک مادر دیگر به نام راحیل بودند.

(المیزان، ۱۱/۲۸۱)

۲. شعر از مولوی است ولی مصراع اول این شعر تضمین شده است.

۳. در این راستا به دیدگاه های گوناگونی بر می خوریم:

الف) از منظر برخی احسن القصص بودن این داستان به نوع تلقی و برداشت از پیام های داستان باز می گردد. داستان های قرآن دریافت کلی هدایتی و تربیتی شکل گرفته است و با افسانه هایی که بار ارزشی آنها در سرگرمی خلاصه می شود قابل مقایسه نیستند.

ب) در بین مفسران قرآن، سوراخادی براین باور است که بهترین بودن این داستان، از آن جهت است، که حوادث ناهمگون و متعارض به طرز جالبی، در یک یافت داستانی به هم پیوند می خورد، در این داستان به شیوه شگفتی، زندانیان در کنار پادشاهان، دانشمندان در برابر نادانان، عشق در کنار نفرت، عصمت مشرف بر بزهکاری، ثروت در حاشیه فقر مطرح گشته است.

ج) آلوسی نیز با چنین رویکردی به این داستان نگریسته و بهترین بودن این داستان را بدان جهت دانسته که یافت محتوای داستان به نحو زیبایی مشتعل بر جهات متقابل و احیانا متضاد می باشد. حاسد و محسود، مالک و مملوک، شاهد و مشهود، عاشق و معشوق، زندان و آزادی، خرمی و خشکسالی، گناه و بخشش، فراق و وصال، بیماری و صحت، اقامت و هجرت، عزت و ذلت، و... (ر. ک: روح المعانی، آلوسی، ۱۲/۱۷۶)

د) گروهی معیار بهترین بودن این داستان را در روش بیانی آن

می دانند. در این منظر، قرآن مجید اختصار و فشرده گی در قصه گوئی را به اوج خود رسانده است.

هنر و لایالی است، که داستان بر ماجرا و مفصلی، در قالبی کوتاه اما جذاب، مخاطب را به سرعت به اهداف مورد نظر برساند. (ر. ک: مجله معرفت، ش ۳۳، مقاله بهداشت روانی، دکتر شاملی / ۵-۴)

و) برخی نیز احسن القصص بودن را، از این جهت می دانند

که در آن عبرت ها، و نکته ها، حکمت ها و عجایبی است که در غیر آن نیست: «لما فی من العبر والنکت والحکمة والعجایب التی لیست فی غیرها» (ر. ک: تفسیر کبیر، فخر رازی، ۱۸ / ۸۵؛ تفسیر کشف، زمخشری، ۲ / ۴۴۱ و تفسیر بیضاوی، ۱ / ۴۷۶)

ی) علامه طباطبائی نیز اخلاص در عبودیت و چگونگی دلالت الهی بر بنده اش و نحوه پرورش و از حسیض ذلت به اوج عزت رساندن را دلیل احسن القصص بودن این داستان دانسته است. (المیزان، ۱۱ / ۸۱)

۴. در رویکرد داستانی و رمان گونه بودن این سوره، با دیدگاه های گوناگونی مواجه می شویم:

الف) از دیدگاه برخی این سوره حالت رمان و داستان عشقی پیدا نموده و گفته اند بهتر است، که چنین داستان هایی در قرآن نباشند.

ب) برخی پا را فراتر نهاده و آن را انکار نموده اند. ج) ولی دیدگاه سوم این است که: یکی از بهترین رویکردهای اخلاقی قرآن، وجود همین سوره است، که به طور منسجم به تشریح ابعاد گوناگون یک ماجرا پرداخته و مسئله عفاف، کرامت و اوج اخلاق و

انسانیت را به نحو بسیار زیبا و شایسته ای تبلور بخشیده است. شگفتا که برخی بدون ارائه هیچ گونه سند و مدرکی گفته اند که شیعه این سوره را انکار نموده اند و از قرآن نمی دانند؛ زیرا همان گونه که اشاره شد تنها دو گروه از خوارج، اجارده و میمونیه این سوره را از قرآن به حساب نمی آورند. (ر. ک: تفسیر الکشاف، ۴ / ۳۶۱ و مجله معرفت، ش ۳۳، مقاله بهداشت روانی در سوره یوسف / ۱۰)

۵. نقش سنگ دو صورت دارد: صورت اول آن است که با رنگ بر سنگ نقشی زده می شود که عرضی بیش نیست و به سرعت زائل می شود، ولی صورت دوم آن است که آن نقش در خود سنگ حک می گردد و با آن یکی می شود که جاودان می ماند.

۶. تفسیر قرطبی، ۹ / ۱۴۴.

۷. ر. ک: تفسیر نور الثقلین، ۲ / ۴۳۶، حدیث ۱۰۸.

۸. ولتعلمه من تأویل الاحادیث. ولما بلغ اشدّه آینه حکماً وعلماً (۲۲ و ۲۱ / یوسف)

۹. وشره بثمان بخص (۲۰ / یوسف)

۱۰. ما جزاء من اراد باهلك سوءاً؛ جزای کسی که به اهل تو قصد سوء داشته باشد چیست؟ (۲۵ / یوسف)

۱۱. ثم بدلهم... لیسجنه حتی حین؛ با وصف این که پاکی یوسف را دیدند، اراده کردند که تا مدتی او را به زندان بیفکنند (۳۵ / یوسف)

۱۲. در این که حضرت یوسف آیا ملک مصر شد؟ یا جای عزیز قرار گرفت؟ یا تنها خزانه دار مصر گشت؟ دیدگاه های مختلفی وجود دارد: برخی گفته اند ملک مصر که در آن سال ها در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود و در انتظار این بود که خود را به نحوی نجات دهد زمام امور را به کلی به دست یوسف سپرد و خود کناره گیری کرد. ولی برخی دیگر گفته اند او را به جای عزیز مصر به مقام نخست و زبیری نصب کرد. این احتمال نیز هست، که طبق ظاهر آیه فوق، او تنها خزانه دار مصر شده باشد.

ولی آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ بیانگر آن است که او سرانجام به جای ملک مصر ننست. (ر. ک: تفسیر نمونه، ۱۰ / ۶)

۱۳. کذلک مکننا لیوسف فی الارض؛ این گونه ما یوسف را در زمین اقتدار بخشیدیم (۵۶ / یوسف) در این راستا شایان توجه است که: ویژگی تربیت قرآنی، توحید محوری است. بدین معنا که در ورای تحولاتی که انسان با اختیار خویش مشاهده می کند نقش عنایت الهی را فراموش نکند و می بینیم که پیوسته دست خدا در سراسر زندگی و روح توحید افعالی در این ماجرا برجسته سازی شده است.

۱۴. قرآن به جای تشریح ریز صفاتی، که شیوه رمان پردازی است، و به جای پرداختن به جهات ظاهری در زیبایی حضرت یوسف، نظیر آنچه در سفر پیدایش تورات آمده است (۶: ۳۹)، به بارز نمودن ویژگی های شخصیت حضرت یوسف پرداخته و از حکمت و علم یوسف یاد می کند، و همچنین آن گاه که می خواهد از جذبات خیره کننده چهره یوسف یاد کند، در پرده به با صراحت، در فرازی اخلاقی و زیبا می فرماید: «قلن حاش لله ما هذا بشرأان هذا الا ملک کریم؛ زنان گفتند شگفتا این از جنس بشر نیست بلکه فرشته ای بس کریم و بزرگوار است.» (۳۱ / یوسف)

۱۵. یوسف به دلیل باوری که به ربوبیت و تدبیر الهی دارد رحمت او را مایه ترک گناه و بدی ها دانسته و هرگز خود را ستایش نکرد و ما ابره نفسی... (۵۳ / یوسف)

۱۶. در اینجا چند نکته شایان توجه است: یوسف مرد است و تمایل به جنس مخالف دارد. جوان است و در بحران شهوت جنسی قرار دارد. زیباست و خود زیبایی، مست کننده است. غرق در نعمت و رفاه است، که همین امر خود سبب نیرومندی در هوس رانی و طغیان است. از سوی دیگر زلیخا نیز ملکه ای جوان و زیباست. در آرایش و خود آرایی به گونه ای است که هر دلی را با خود می رباید. عاشق و دلباخته یوسف است. آن همه به یوسف، اکرام و احسان داشته و او را برخورداز نموده

است، که همه اینها زبان را کند نموده و از گفتن باز می دارد. در قصری قرار دارند که دارای مناظر زیبا و فرح زایی است، و خود این زیبایی، زمینه ساز عیش و لذت است. و به طور خلاصه چنان شرایط و اسبابی فراهم است، که اگر بر کوه جریان باید آن را می شکافد و اگر بر صخره سنگ فرود آید آن را ذوب می کند! با این شرایط سخت و دشوار، چه عاملی می تواند یک جوان را، از لغزش و انحراف مصونیت بخشد. می بینیم که آن چه در این آزمون سخت و دشوار کارساز است و یوسف را سرفراز می سازد «برهان رب» است و آن، اصل توحید و ایمان به خداست. «ولقد همت به وهم بها لولا أن رأی برهان ربی» (۲۴ / یوسف) گرچه درباره «برهان رب» در تفاسیر بحث و گفتگو و اختلاف نظر فراوانی به میان آمده است ولی بهترین و دلنشین ترین تعبیر آن است که گفته شود: منظور، درجات توحید و مراتب ایمان و ملکه پارسایی و اخلاقی است که در حضرت یوسف نهاده شده بود. (ر. ک: تفسیر المیزان، ۱۱ / ۱۲۷)

۱۷. گفته می شود که زلیخا بر سر بتی که در کنار اتاق قرار داشت، پرده ای افکند؛ وقتی یوسف از علت این امر سؤال کرد، در جواب گفت نمی خواهم در این شرایط شاهد رفتار ما باشم. یوسف سخت برآشفته که تو از بتی - بی جان - خجالت می کشی، ولی من از محضر خدای سبحان شرمسار نباشم؟! (ر. ک: تفسیر المیزان، ۱۱ / ۱۸۳ و بحار الانوار، ۱۲ / ۲۶۶)

در آن لحظه رویش پوشید و سر مبادا که زشت آیدش در نظر تو از روی سنگی شدی شرمسار

مرا شرم نیاید زسروردگسار (بوستان سعدی)

۱۸. هنگام آزادی از زندان، در حق زندانیان این گونه دعا کرد که: اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار ولا تعم علیهم الاخیار؛ خداوند دلهای نیکان را به آنان متوجه ساز و خیرها

را از آنان پنهان مساز و بر همین اساس است که می بینیم زندانیان در هر شهری از همه بیشتر به اخبار آن شهر آگاهند. و در اقدام شایسته دیگری دستور داد بر سر زندان بنویسند: «هذه قبور الاحیاء و بیت الاحزان و تجربه الاصدقاء و شماتة الاعداء؛ اینجا قبر زندگان و خانه اندوه و غم است و آزمایشگاه دوستان و سرزنشگاه دشمنان.» (ر. ک: تفسیر کشاف، ۲ / ۴۸۱ و تفسیر نمونه، ۱۰ / ۱۴)

۱۹. روایا به صادق و کاذب (اضغاث احلام) تقسیم شده است. خاستگاه روایاهای کاذب ممکن است از محتوای ناخود آگاه، ناکامی ها، خواسته های سرکوب شده یا توهمات برخاسته از بیماری باشد. اما تفسیر و تعبیر روایاهای صادق یا باید وحیانی باشد (تأویل الاحادیث) و یا متکی بر اصول قطعی روان شناختی و روان کاوی باشد.

۲۰. شگفتا یوسف صدیق را بدون هیچ جرم و گناهی سالها به زندان افکنده اند و حالا که نوبت آن حضرت شده، بدون هیچ چشم داشتی، به راهنمایی و هدایت آنان می پردازد!! از نبی اکرم (ص) چنین نقل شده است که: عجبت من یوسف و کرمه و صبره، حین سئل عن البقرات العجاف و السممان، ولو كنت مکانه ما اخبرتهم حتی اشترط ان یخرجونی من السجن؛ از حضرت یوسف و صبر و کرشم در شگفتم. هنگامی که از او درباره گاوهای چاق و لاغر پرسیدند - که چطور بدون هیچ چشم داشتی به تعبیر خواب پرداخته و درباره آنان دلسوزی می کند - اگر من به جای او بودم جواب نمی دادم تا این که شرط کنم، ابتدا مرا از زندان رهای بخشند. (مجمع البیان، ۵ / ۳۶۷)

۲۱. فخر رازی می نویسد: وقتی زلیخا رفتار با کرامت حضرت یوسف را مشاهده کرد، و دید که چگونه رعایت حق و حرمت او را کرده و می گوید: (ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن) (۵۰ / یوسف) و حتی اشاره ای هم به او در این ماجرا ننموده است؛ او هم متقابلاً به حمایت از یوسف، بر علیه خویش همت گماشت و شهادت داد

که «الان حصحص الحقنا اروده عن نفسه، الان حق آشکار گردید(۵۱/یوسف)» و با صراحت اعلام کرد که - من بودم که از او درخواست کامجویی می کردم».

آنگاه چنین نقل می کند، که زنی به نزد قاضی رفته و از شوهر خود ادعای مهر کرد. قاضی دستور داد که زن صورت خود را نشان دهد تا شهود بتوانند درباره ادعای او شهادت دهند. شوهر گفت من به راستگویی او اعتراف می کنم و نیازی به این اقدام نیست. وقتی زن این کرامت را از شوهر خود مشاهده کرد، به شوهر گفت حال که تا این اندازه رعایت حق مرا کردی، همگی شاهد باشید که من ذمه او را بری کردم و دیگر هیچ حقی به گردن او نخواهم داشت. (تفسیر فخر رازی، ۱۸/۱۵۳)

۲۲. بار اول چنین آمده است: «و قال الملك انتونی به؟ یوسف را نزد من حاضر سازید تا او را ببینم» ولی پس از شهادت زن ها و اثبات بی گناهی حضرت یوسف چنین آمده است: «وقال الملك انتونی به استخلصه لنفسی؛ یعنی یوسف را نزد من حاضر سازید تا او را محرم اسرار خویش سازم و در مدیریت کشور او را مداخله دهم». (۵۴/یوسف)

۲۳. از نبی اکرم (ص) چنین نقل شده است که: «رحم الله اخی یوسف لو لم یقل: «اجعلنی علی خزائن الارض» لولاه من ساعته؛ و لکنه اخر ذلک سنه؛ خدای رحمت کند برادرم یوسف را اگر او خود اظهار نرفته بود که مدیریت دارایی کشور را در اختیار من بگذارد، در همان ساعت اول، او را بر این سمت منصوب می کرد ولی چون خود او پیشنهاد کرد، ملک مصر یک سال این گزینش را به تأخیر انداخت. (تفسیر نور الثقلین ۲ / ۴۳۲، حدیث ۹۸).

۲۴. در این جا شاید این سؤال به ذهن انسان خطور کند که چرا حضرت یوسف در دستگاه شرک و ستم مسئولیت می پذیرد؟ جواب:

۱. حضرت یوسف مسئولیت سیاسی نپذیرفت، تا مبادا

کمک به ظالم شود.

۲. مسئولیت نظامی هم نپذیرفت، تا مبادا خون به ناحقی ریخته شود.

۳. بلکه مسئولیت اقتصادی را نپذیرفت، تا مردم را نجات بخشد: «اجعلنی علی خزائن الارض» و این گونه مسئولیت پذیرفتن در راستای خدمت به مردم ولو در دستگاه ستمگران نه تنها ممنوع نیست بلکه وظیفه است و در تاریخ اسلام نیز نمونه های فراوانی دارد.

۲۵. دستیابی به قدرت، برای افراد نیکوکار و دانشمند یک نوع رحمت الهی و نعمت به شمار می رود: «كذلك مكنا لیوسف... نصب برحمتنا من نشاء» (۵۶/یوسف)

۲۶. حضرت یوسف از شرافت نسبی والایی برخوردار بود. نبی اکرم (ص) در وصف این شرافت می فرماید: «الکریم بن الکریم ابن الکریم ابن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم؛ کریم فرزند کریم فرزند کریم، یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم خلیل است. (مجمع البیان، ۵/۲۰۹)

۲۷. وقتی خود را معرفی کرد: «انا یوسف و هذا اخی» درس بزرگی به برادران (بلکه به تاریخ و قرون و اعصار) داد و فرمود: «قد من الله علينا انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین؛ خدای سبحان بر ما منت گذارد و اصولاً کسی که صبر و پارسایی پیشه کند، خداوند اجر افراد محسن و نیکوکار را ضایع نمی گرداند». (۹۰/یوسف)

۲۸. طرح جام ملک برای نگهداری بنیامین و سپس توریه، بیانگر نمونه ای از مهارت حضرت یوسف و تدبیر در امور است.

۲۹. در این جا حضرت یوسف، نسبت سرقت نمی دهد، بلکه تنها می فرماید: کسی که ما وسیله خود را نزد او یافتیم.

۳۰. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۳۱. ر. ک: بحار الانوار، ۱۲ / ۲۵۲.

۳۲. ر. ک: تفسیر المیزان، ۱۱ / ۸۸؛ تفسیر مراغی، ۱۲ / ۱۱۷ و تفسیر المنار، ۱۲ / ۲۵۹.